

## راهگشای بالندگی اقوام

### "پلورالیسم" <sup>۱</sup> است

یادداشتی از:

مهندس حسین شاه اویسی

تهران؛ مرداد ماه ۱۳۹۴ خورشیدی

اسکندر از ارسطو برای اداره

ایران کمک خواست. ارسطو:

" کاری کن آرا آنها متفرق باشد

و بخود مشغول شوند.... "

(اخلاق ناصری)

شوربختانه از دیرباز تصورات تهی از بن پایه های خردمندانه ی نابرابری نژادها یا برتری جویی یکی بر دیگری و تبعیض قائل شدن ها و ندانم کاریهای سلطه ورزانه و همزمان کژ آموزی های آزمندانه ضد ملی قدرتهای سلطه گر و متجاوز در لوای شعارهای مردم فریب تبلیغاتی بی درون مایه و بدور از واقعیت که سرآیندگان آنها نیز کمترین باور به محتوای آن نداشتند از یک سوی و شیوه های نادرست و برخورد های حاکمان از دیگر سوی به بروز فاصله و اتخاذ افکار و تصمیمات غیر منطقی - احساسی و عجولانه انجامیده است که پی آمدهای سیاسی مهم و کشمکش های پر شمار قومی را به همراه آورده است، دراینکه تبعیض و نابرابری های اجتماعی و اقتصادی وجود دارد و دردی است سراسری، حرفی نیست ولی راه حل منطقی این کاستی ها جدایی خواهی نیست. به باور من راه انتخابی این گروه که جداسری و نفی هویت ایرانی خود را، چاره رفع این تبعیض ها می دانند به ترکستان است، گریز به دامان بیگانه است و در راستای رضایت استعمار و برانگیختن ستیز قومی و به کژراهه کشاندن ایران، به شوره زار جنگ قومیت هاست. تا شاید از آب گل آلوده ماهی باب میل استعمار را صید کنند ولی بهتر است بدانند با همه نامرادیها و سختیها و تبعیض ها، " دیری است در کوچه های باور مردم درها بر روی هرزه گردان وابسته ازهر قماش بسته است. " از سوی دیگر در چنین موقعیت هایی و چنین کشورهایی اعمال محدودیت های غیرقانونی بر قوم ها و اقلیت های دینی و عقیدتی،زمینه ی رودررویی های نژادی و قومی و دستکم فرار مغزها و جوانان و سست شدن همبستگی ملی را فزونی می بخشد.

این نوشتار مجمل، مدخلی است در توجه به نگاه پلورالیستی (کثرت گرا) نسبت به مساله ملیت و قومیت در ایران به مثابه راه حلی در تبیین تحولات سیاسی امروز کشورمان (که زمزمه های شوم و سازهای ناساز بیگانه کوک کرده در اطرافش شنیده می شود) و در انتها به پاسخی و راهکاری شایسته و اصولی برای کشورهایی چون ایران، که سرزمینشان از دیرباز در عین یگانگی زادگاه و سکنا ی اقوام، تیره ها، ادیان و مذاهب متنوع بوده و همچنان خواستار زیستی یگانه شرافتمندانه و قانونمند بدور از هر گونه تبعیض و جداسری هستند، دست یابیم.

یکی از بن پایه های پلورالیسم همانا مردم سالاری است و از آنجا که مردم سالاری (دموکراسی) نیز در اثر برخورد آرای موافق و مخالف، در جوامع نهادینه می شود، از اینرو برای یافتن راهکاری قانونمند، علمی و دقیق، نخستین گام شنیدن سخن مخالف و ارائه پاسخ های منطقی در فضایی بدور از اتهام و توهین و عصبیت، به دور از هرگونه پیشداوری تنگ نظرانه و یا یکسونگری است، گفتگوی صمیمانه و صادقانه برای رفع دودستگی هاست، یعنی باورمندی به سروده ی جناب سعدی شیرازی این نماد اندیشه و ادب ایران که می فرماید:

دلایل قوی باید و منطقی نه رگهای گردن به حجت شقی

دریابیم که هرگز با زور نمی توان در درازمدت به مضاف اندیشه رفت و پیروز شد، تنها به پیچیده تر شدن مشکل کمک

می کنیم نه حل آن و در نتیجه منجر به نفاق بیشتر و یا مرکزگریزی اقوام اقلیت و فرار مغزها از کشور خواهد شد. ( شاید بتوان مهندس و هواپیما از کره و روسیه یا چین و... وارد کرد که آنهم در وضعیتی چون امروز ممکن نیست) ولی آیا می توان رجال سیاسی میهن دوست را هم بدین ترتیب وارد کرد؟ بیاندیشیم که زنان و مردان سیاسی مستقل مجرب و آزاد منش و میهن دوست از طریق فرآیند آزاد برخورد آرا پرورش می یابند نه در سایه خشونت و تبعیض و نابرابری. درست از اینروست که با اینگونه رفتار، دیگر قومها و یا دگراندیشان را با دست خودمان یا می گریزانیم یا گروه، گروه و فرقه فرقه، دل زده از یگانگی ملی خواهیم کرد و ناخودآگاه خوراک لذیذی برای سفره جهانخواران آماده می کنیم و بزرگترین ضربه را به همبستگی ملی می زنیم، البته استعمار و امپریالیزم نیز در این کشاکش بی

تفاوت نمی نشینند بلکه نقش تشدید کننده داشته و دارند. ولی بدانیم زمینه ساز چنین وضعی نادانسته خودمان بوده ایم.

در بررسی این رویدادها به زیاده خواهی های فرا قانونی پاره ای اشخاص کم شمار نیز بر می خوریم که خود را مدافع حقوق اقوام می پندارند و با اظهار نظرهای نا آگاهانه و یا تک ساحتی و دقیق نبودن بسیاری از آثارشان سبب مخدوش شدن خواسته های حقوق بحق و مفهوم عام قومیت می شوند بطوریکه هارولد رابرت می گوید: "در فرهنگی که لبریز از بی دقتی است واژه قومی نیز بیش از هر چیز نادقیق است." افزون بر آن از دیگر علل بروز چنین مشکلاتی در این گونه جوامع می توان عقب ماندگی های اجتماعی \_ سیاسی از سیر تحولات اندیشه در جهان پیشرفته را نیز بیان کرد و برای درک علل این عقب ماندگی ها که بهتر است خوانده شود "عقب نگهداشتنی"، از تاریخ ایران و جهان بیاموزیم و بیاندیشیم که هگل فیلسوف بزرگ آلمان گفت: "آنچه معقول است، حق حیات می یابد" و به قول بر تولد برشت: "تنها با آموختن از واقعیت، است که می توانیم واقعیت های زشت را دگرگون کنیم."

باید بپذیریم که تلقی انسان جدید از جهان و رفتار و واکنشهای او از هر جهت تغییر کرده است، دیگر انسان امروز تنها به تفسیر جهان قانع نیست، خود را منفعل نمی داند و بر این باور است تا آنجا که ممکن است می تواند منشأ تغییر و تحول باشد. باید بپذیریم انسان امروز پر تلاش است، جوایز زندگی است، خواستار حقوق است، دوستدار دنیاست نه تارک دنیا، به راستی می توان گفت: اگر انسان گذشته مجبور و مکلف بود، انسان امروز، انسان آزاد و مختار است. چنین جامعه ای و چنین انسانهایی، نخستین نیازهایشان دموکراسی یا مردم سالاری است.

"ویل دورانت" در تاریخ فلسفه درباره سیر تحول فکری اروپا می نویسد: "سرپوشی که بر فکر اروپای جوان سایه انداخته بود پس از هزار سال کنار رفت، علم پیشرفت کرد. فیلسوف انگلیسی "بیکن" اعلام می کند:

اروپا به سن بلوغ رسیده است و با این جمله اذهان را آماده کار و تولید می کند. " از این تاریخ باید آموخت که کار و تلاش و فراگیری و دریافت رموز طبیعت، نزدیکی به خدا محسوب می شد، در پی این بیداری یا اینگونه دینداری و تجدید حیات از جبر و بی خردی بود که، جسورانه و پرافتخار پای بر افلاک نهادند آن سان که خواجه بیدار دل شیراز فرمود:

چرخ بر هم زخم ار غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

هگل، کانت، مارکس، شوپنهاور، نیچه، اگوست کنت و روسو ... وارد این فضای فکری ساخته و پرداخته می شوند، تا تمدن غرب را بنیان نهند و بر این بستر فراهم آمده، خردگرایی، دانش، کار و آفرینش به هم می آمیزند و سنفونی رشد و توسعه آغاز می شود.

این دوران که مصادف است با سده نوزدهم، ایران در خواب ژرف بی خبری به سر می برد و رجال شایسته و کاردان، مستقل و میهن پرست خانه نشین. از ضعف و بی خبری و بی لیاقتی کاربدستان فاسد و بریده از مردم، دولتهای متجاوز روس و انگلیس با اعمال سیاست های استعماری قراردادهای خفت بار نظامی، سیاسی و اقتصادی به ملت ایران تحمیل کردند، استانهای شمالی فراسوی ارس (آران و شروان) از ایران جدا می شوند، در غرب کشور پراکندگی در سرزمین های کردنشین و در شرق تکه تکه کردن خراسان بزرگ و در جنوب خلیج فارس اشغال و دچار تشنگی می شود این است نتیجه مناسبات و حاکمیت بریده از مردم.

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

این زخم ها باید چیزی را بما بیاموزاند، تا چه اندازه درست است اینکه: "جایی در زمان، ما ایستادیم و فاجعه رخ داد" از این دیدگاه است که باید ملتها و دولتها و دینها و فرهنگها، بتوانند جسارت درکهای متنوع و متکثر (پلورال) داشته باشند و مورد بازخواست قرار نگیرند چون مقتضای ذاتی و طبیعی انسان اندیشیدن است، بگذارید صد گل بشکفد، خوش بوترین آنرا انتخاب کنیم. قرآن کریم می فرماید: "سخنان مختلف را بشنوید به بهترین آن عمل کنید." و در این صورت است که با طرح دیدگاهها و نقطه نظرها نه در لفظ و شعارهای بی درون مایه بلکه با رسیدن به جمع بندی صادقانه مورد تأیید همگان به وحدت واقعی برسیم چون اختلاف ها چنان نیست که غیر قابل حل باشند، جناب مولانا می فرماید:

"از نظر گاه است ای مغز وجود

اختلاف مومن و گبر و جهود"

می فرماید: اختلاف سه دین بزرگ اختلاف حق و باطل نیست بلکه اختلاف دیدگاه است).

این سخن را نه از سر احساس که از روی خرد، منطق و عشق به یگانگی قومها، عشق به پایداری ایران می گویم. باید آتش بس داد به اینگونه تبعیض ها و خود برتری بینی ها، اتهام زنی ها و محکوم کردن ها، آتش بسی از سر درک تازه از ماهیت این تبعیض ها. باید پذیرفت که تفاوت مذاهب مثلاً شیعه و سنی، لازمه بسط تاریخی اسلامند و قابل احترام، نه محصول توطئه این و آن، بیش از این برسر این گونه تبعیض ها نزاع کردن و اصرار کردن، هست و نیست مان بر بادست و نا رواست، بویژه اکنون که ایجاد اختلاف بین شیعیان و پیروان سنت در دستور کار اکید استعمار قرار گرفته است به هوش باشیم که انتخاب سیاست های یک سونگر که مبتنی بر درکی کثرت گرا نباشد، از توانایی برون رفت از این دسیسه ها برخوردار خواهد بود، حکومت ها باید عدالتشان تا اقصا نقاط سرزمینشان گرما بخش ملت باشد و همگان در برابر قانون یکسان باشند همچنانکه زرتشت می فرماید: " آفتاب باش تا نتوانی بر کسی نتابی ". باید با همبستگی و تکیه بر فرهنگ مدارا و خردجمعی، به دادگستری و توسعه پایدار و سازندگی متوازن مناطق میهن روی آورد. مطمئناً با تکیه بر فرهنگ گفتگو، ملت ایران بیش از پیش از آذری، کرد، ترکمن، عرب و پارسی گویان خراسانی و شیرازی و اصفهانی و... منسجم و متحد و بالنده در تنگناها، قادرند بیش از گذشته در برابر هر متجاوزی یکدله برای نجات ایران در دفاع از حقوق ملت بصورت واحد قد علم کنند که فرزندان سرافراز میهن این امر را در حماسه‌ی دفاع مقدس هشت ساله به اثبات رسانده اند.

کثرت گرایی یا پلورالیسم و فرهنگ مدارا و انسان ساز ایران و اسلام، پرورنده زنان و مردانی میهن پرست و مقاومی بوده و خواهد بود که از شمال تا جنوب از خاور تا باختر در دفاع از جای جای میهن، سر بر می آورند که نه تنها به گاه نیاز میهن و به پیروی از فرمان برآمده از تاریخ به رسالت خود که دفاع از استقلال و شرف ایرانیان و خانه‌ی آبا اجدادی شان است پاسداری می کنند، پس جهل، نفاق، تبعیض و جداخواهی که ارثیه خونین و بی عدالتی هاست از بن پایه های از رشد ماندگی ما است و از این رو است که گفته می شود برای ملت آگاه آنقدر که آزادی ضروری است درد نان عمده نیست.

"ارنست رنان" سخن قابل تاملی دارد، او "شرط عمده تکوین هویت ملی را در پیدایش اراده با هم زیستن می داند" و چه وقت این اراده در میان اقوام یک ملت متجلی می شود، آنگاه که تبعیض و نا برابری در میان اجزا آن ملت از بین رفته باشد تا نیروی واگرایی اگر هم موجود باشد به جاذبه همگرایی بدل شده و ملت همبسته گردد. در این صورت ملت را می توان، همچون موزاییکی که از اجزاء متشکله گوناگون تشکیل شده که در رابطه اکمال متقابل با یکدیگر هستند و هویت همبسته و یگانه بی را ارائه میدهند، دانست، بطوریکه رابطه این اجزا و نیازهای آنها از سوی سایر اجزاء بر اساس ضرورت و نیاز هر یک برآورده میشود، در اینصورت گذشت زمان و سابقه تاریخی مشترک آنها نیز بیشتر در همگرایی ملت اثر داشته و درصد ادغام پذیری عناصر تشکیل دهنده ملت (اقوام و اقلیت ها و احاد مردم) را بالا می برد و چنین مجموعه ای تا مرز جدا نشدن از یکدیگر به رغم "تبر تقسیم های

استعماری استالینی" و علی رغم میل جهان خواران، به عنوان یک ملت یکپارچه، یگانه، پویا، زنده و زایا در عین گونه گونی عناصرش تجلی می یابد.

باید میزان رای ملت باشد از اینروست که از مهمترین اصول حاکم بر دموکراسی همانا حاکمیت ملی است و این امر در دموکراسی های راستین جهان نهادینه شده و جزیی از ناخودآگاه نظام سیاسی است.

آیا تاکنون ثابت شده است، برای مثال کردان غیور، این پاسداران راستین مرز و بوم ایران، این شکل دهندگان نخستین ایران یا هم میهنان آذری این بنیان گذاران مشروطه خواهی یا هم میهنان بلوچ و خراسانیان دلیر که سپر دفاعی ایران در برابر بیگانگان بوده اند یا ایرانیان دیگر یا هم وطنان پیرو ادیان و مذاهب مختلف کمتر از دیگر قومها در راه پاسداری از مام میهن بزرگ خود جانفشانی کرده اند؟

پس موضعگیری های تند یا خام و نه سنجیده از هر طرف مطرح شود که، سبب شکاف در یگانگی ملت و هویت ملی شود محکوم است و ما را به ناکجا آباد می برد. باید با تلاش به این نکته برسیم که عدالت زمانی محقق می شود که توزیع عادلانه ثروت و قدرت و امکانات در بین کلیه ایرانیان و اقوام ایرانی از زن و مرد بر مبنای نیازها صورت پذیرد و در تصمیم سازی های کلان کشور، همچون دیگر شهروندان نقش و سهم داشته باشند.

از زمره های شوم بیگانه و تحریکات آنها بگذریم که به تبلیغ افکار پوسیده و تحریک جدایی خواهانه می پردازند که ژاژ خایی آنها تاریخی ۱۰۰ - ۱۵۰ ساله دارد که گوش ایرانیان راستین از این زمره ها پر است. چشم ها را باید شست. بدبینی ها و بدگمانی ها نسبت به یکدیگر را بدور اندازیم که هلاکمان می کند.

از اینرو برای برطرف کردن اینگونه کاستی ها در برنامه کار دولتها باید از اصل ضرورت و نیاز پیروی شود و در رفع منطقی آن بدور از تهدید و خشونت بکوشیم و زمینه رشد و شکوفایی آنها را فراهم آورد تا هر چه بیشتر یگانه شویم، یک عمر آدرس اشتباه رفته اند. دریابیم به راستی و بچه دلیلی و چه کسانی و با چه نیتی این ظلم ها را با شدت و ضعف اعمال کرده اند و این اختلاف از کدامین سوی دامن زده می شود و چه دست آوردی برای آنها و چه هزینه ها و لطمه هایی برای همبستگی میهن داشته است؟ آیا نباید در صداقت یا ندانم کاری چنین افرادی شک کرد و مواخذه شوند؟ و یا از دیگر سوی راه رفع مشکل اقوام این نیست که به غلط بکوشیم با ساختن ملتی جعلی به نام "ملت فارس" و تایید محافل استعماری آنرا بعنوان سرکوبگر مقابل سایر اقوام قرار دهیم حکم بر تبعیض "ملت فارس" علیه بقیه اقوام داده شود و علت العلل را به فراموشی بسپاریم. اینگونه تحلیل های غیر واقع و بی پایه و اتهام ها به هم میهنان بهانه ای غیرعلمی بیش نیست و آبی است که به آسیاب سوءاستفاده کنندگان و بهره برداران از تفرقه ی قومها ریخته میشود؛ تا چه وقت باید بر گوری گریست که مرده ای در آن نیست؟ بکوشیم بدور خشونت حاکمیت راستین قانون به صورت پلورالیستی اجرا شود و تحت

---

۲) چه براساس متون تاریخی در ایران اقوام پارسی گو داریم ولی هرگز قومی به نام قوم فارس نداشته ایم، اصطلاح "فارس" که به مسامحه یا به عمد به جای "فارسی زبان" به کار می رود مورد توجه خاص برخی نظریه پردازان و ستون فقرات نظریه ایست که می کوشد تا همه کسانی را که به فارسی سخن می گویند زیر پرچم قوم ویژه ای گردآورد و آنان را "قوم فارس" یا "ملت فارس" بنامد. واژه فارس در مفهوم سیاسی اش پدیده ای است که در صد ساله اخیر آنهم از سوی دستگاههای تئوری سازی و دفاتر ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی به منظور ایجاد تفرقه در میان ملت ایران ایجاد شده است. تا پروژه "ملت سازی" یا "ملت تراشی" های خود را به سرانجام برسانند، برای این کار به طرف اول معادله یعنی وجود یک ملت غالب و زورگو نیازمندند تا او را در مقابل سایر اقوام قرار دهند حال آنکه در سرتاسر ایران هیچ قوم و ملتی به نام قوم یا "ملت فارس" وجود خارجی ندارد این کافی نیست که شما به فارسی سخن بگوئید تا جزء به اصطلاح "ملت فارس" محسوب شوید کما اینکه دست کم در سه کشور دیگر جهان به جز ایران زبان فارسی رایج است اما کسی آنان را "ملت فارس" یا "ملت ایران" نمی نامد. زبان فارسی زبان فرهنگ، ادب، عرفان و شعر پادشاهان گورکانی ترک ها و مغول ها و هندیان و سلاطین عثمانی روم (ترک) و بیزناس بود. اما کسی آنها را "ملت فارس" نمی نامید و ایرانی هم نمیدانست. غرض از اطلاق واژه فارس به مردم فارسی زبان جهان آن است که این کلمه را در برابر واژه "ترک" یا "عرب" یا "بلوچ" یا "کرد" قرار دهند و زبان سراسری در ایران را تا حد زبان یکی از اقوام ساکن ایران کاهش دهند پس آنچه در ایران واقعیت دارد یک زبان ملی مشترک سراسری است که "فارسی" است که به هیچ قوم- تیره- ملت و نژاد خاصی در این سرزمین تعلق ندارد.

نظارت ملت باشد، آنگاه دیگر حقوق قومها، زنان، مردان، کارگران، جوانان، کودکان و در یک کلام حاکمیت ملت و دموکراسی آرزوی دست نیافتنی و دغدغه همه گاه دلسوزان ملت و میهن نخواهد بود.

بدانیم ملتی که به بازشناسی هویت خود علاقه نشان دهد، ماندگاری و تمدن سازی تاریخی خود را تداوم می بخشد و در مناسبات بین المللی نیز به پشتیبانی آرا ملت منسجم خود، قادر به اتخاذ راهبردهای سنجیده ملی در راستای حفظ منافع ملی خود در جهان ملت ها خواهد بود. برای نیل به چنین شرایطی دو نکته قابل تامل و تفکر است .

الف : چه نباید کرد ؟

ب : چه باید کرد ؟

آنچه نباید کرد و از اهمیت ویژه برخوردار است ، اینکه نباید، قومیت به مثابه ابزاری در دست نخبگان و یا گروهها و یا روشنفکران در راستای مصلحت شخصی-سیاسی خود به کار گرفته شود ، از اینرو باید در آرامش کامل بدور از خشونت به بررسی کامل و عالمانه و در نتیجه رسیدن به رهیافت دقیقی در جهت برطرف کردن هرگونه تبعیض جنسیتی و قومی اقدام شود.

و آنچه باید کرد ؟ برای دریافت پاسخی درخور به این پرسش لازم است، بدور از شعار زدگی و سطحی نگری یا رویا پردازی نیم نگاهی گذرا به انواع حکومتها یا شیوه های اداره جوامع انداخت که از یک سوی با شرایط سیاسی ، اجتماعی کشورهایی چون ما تطبیق داشته باشد و از دیگر سوی برآورنده نیازها و ضرورتها و انسجام روزافزون ملی در اینگونه جوامع باشد .

و آن شیوه حکومت های کثرت گرای قانونمند است.

حکومت بر پایه کثرت گرایی در سرزمینی قابل استقرار است که با وجود تفاوتهای فرهنگی و مذهبی بعلت وجود عواملی نظیر تاریخ، درد مشترک و احساس همبستگی از یکپارچگی ملی کم نظیری برخوردار هستند . از اینرو اندیشه پلورالی قانونمند تنها راه حل توسعه فرهنگی سیاسی و اقتصادی و زمینه ساز عدالت در کمال یگانگی و یکپارچگی ملی کشور است.

آنچه بسیار مهم است اینکه پیش داوری نکنیم بلکه باور کنیم، اقوام ایرانی در کل خود را از هر ایرانی ، ایرانی تر می دانند و تمایل به جدایی از کشور نیز ندارند، بلکه میزان وفاداری اقلیتها به دولت های مرکزی ، بسته به میزان سلطه جویی و عدم توجه دولت مرکزی به این اقوام شکل گرفته و می گیرد . در جوامعی چون کشور ما باید نقش نخبگان منتخب اقوام و گروههای اقلیت در حاکمیت دیده شود و از مشورت نخبگانشان بهره گرفت، تا در عرصه حکومت و نظارت اثر گذار باشند تا این احساس در آنها بوجود نیاید که حکومت مرکزی آنها را جدا از بقیه میهن می داند . بهررو در سرزمینی چون ایران با تاریخ سیاسی پربار و پیوند چندین هزار ساله، یکپارچگی کم نظیری وجود دارد از اینرو حکومت پلورالی بهترین پاسخ برای بقا و توسعه متوازن و رشد جامعه ایران است.

با دریغ امروزه در این برخورد دو تلقی از سوی دو گروه وجود دارد که با نگاههای متفاوت به این امر می نگرند . یکدسته با شعار حفظ یکپارچگی ملی، بی توجهی به حقوق اقلیتها را در دستور دارند از آنجمله حتا از نخبگان آنها بدلائیل غیر منطقی در مشاغل کلیدی و مسئولیت ها سراسری کشور استفاده نمی شود در گزینش های ادارات و دانشگاهها با برخورد دوگانه روبرو می شوند و... این رفتار سوء ظن برانگیز، منجر به این فکر می شود که حکومت مارا از خود نمی داند، اینگونه مجریان از پی آمدهای این رفتار بی خبرند که این گرایش های ضد ملی باعث شکاف در میان ملت و بروز مفاهیم "خودی" و "غیر خودی" شده که در ذات خود تاسف برانگیز، خطرناک و دلسرد کننده که منجر به بروز روحیه بی فردایی در بخش هایی از میهن مان می شود و همزمان چنین کاربدستانی از ویژگی پلورالیستی و قانونی بودن حکومت غفلت می کنند .

دسته دوم که خود را طرفدار حقوق اقوام و اقلیتها معرفی می کنند بدون توجه به وضعیت تاریخی سیاسی ایران و ضرورت وجود حکومت منطقی و قانونمدار مرکزی بجای اینکه خواستار حقوق برابر با دیگر هموطنان باشند بر مسائل خودزیر مفاهیمی چون فدرالیسم، کنفدرالیسم یا هویت خواهی و ... که هیچگونه همگونی با فرهنگ و تاریخ کشورشان ایران ندارد. ( چون شیوه حکومتی فدرال در کشورهایی که چند تکه هستند و قصد اتحاد دارند قابل پیاده شدن است ، نه کشوری مثل

ایران که بیش از هزاران سال از یگانگی و انسجام برخوردار بوده است.) پافشاری می کنند که البته و سرانجام در درازمدت ناآگاهانه یا آگاهانه بدون اینکه بخواهند پس از مدتی به امر بر استعمار تبدیل خواهند شد. (کنفدرالیسم و هویت خواهی هم تعبیر و تفسیر خود را دارد که در این نوشتار نمی گنجد).

اینها در حالیست که شفاف ترین راه برای سربلندی اقوام و ماندگاری ایران و تداوم حیات ملی، آزادی و استقلال همراه با توسعه متوازن و عدالت در منطقه ها و امنیت قومیت ها، راهبردهای پلورالیستی است که در آن همه ساکنان ایران در سرنوشت ایران سهیمند.

پس مشکل تاریخی قومهای ایرانی را در فقدان حکومت های کثرت گرا باید جستجو کرد. بدانیم قوم گرایی افراطی اقلیتها و حتا قوم گرایی افراطی اکثریتها عددی شوربختانه نتیجه ای جز دمیدن بر آتش جنگ هویتها، ندارد و این بزرگترین مانعی است که جریان حرکت جامعه را از قوم مداری به سوی انسان مداری و حاکمیت ملی که لازمه تحقق جامعهی دمکرات و قانونی است، مختل کرده و اندیشه همبستگی ملی را مورد تردید جدی قرار میدهد و در نتیجه اندیشه ی مدارا، تحمل و گذشت را که از ویژگیهای اندیشه و عرفان ایرانی است، تبدیل به خشونت و بحران زایی می کند. که این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا حاصل سخن: راه حل مسائل قومی و ملی ایران، نه "تجزیه طلبی" نه فراری دادن مغزها که "کثرت گرایی یا پلورالیسم" به معنای واقعی آن است که در آن، وجود آرا گروهها و قومها به نسبت موجودیتشان، در حاکمیت و بهره برداری از امکانات طبیعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه بصورت عادلانه است، بطوریکه احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی میان آنها وجود نداشته باشد. چرا که :

آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم بکنیم  
بلکه آنست که آنچه را که حق داریم انجام دهیم

حسین شاه اویسی